بسم الله الرحمن الرحیم

# ارجاع به مطالب پيشين

در تربيت عاطفي و روحي به رواياتي اشاره شد كه در آن‌ها مفاهيم چهارگانه‌ای بود مثل اكرام و رحم و محبت و احسان كه در روايات آمده بود. و بعضي از رواياتش هم مستحب بود، بحثي هم در بّر و نيكي داريم كه بعد عرض مي‌كنيم. بنابراين ما در اين حوزه مسائل اكرام و محبت و رحم و احسان و بّر داريم كه با بحث تربيت عاطفي و روحي ارتباط دارد سه چهار موضوع هم داريم كه نمودهايي از محبت را نشان مي‌دهد كه كمي ریزتر و اخص است مثل تقبيل يا وفاي به وعد و امثال این‌ها كه بحث كرديم. و يك محور ديگري هم از عناوين ريز داريم در حقيقت عرض الآن من يك نوع جمع‌بندی و اضافه كردن چند نكته در اين حوزه است. ما در رسيدگي عاطفي و روحي نسبت به فرزند، كه محور بود. در مباحث گذشته به عناويني مثل محبت ورزي رحم و اكرام و این‌ها اشاره كرديم مفاهيمي هم مثل بّر و احسان، این‌ها مفاهيمي است كه وجود دارد، قبلاً گفتيم بعداً هم مي‌گوييم؛ چهار پنج مفهوم عام در اين زمينه داريم كه بيشتر ناظر به حوزه مسائل عاطفي و روحي است، يك بخشي هم داريم از عناوين خاص و كمي ريزتر مثل تقبيل و وفاي به وعد بود در همين حوزه دوم از اين چيزهايي كه به طور خاص دارد، يكي دو تا اشاره بكنيم؛

## رفتار کودکانه با کودک

از جمله این موارد، تصابي يا به صورت بچه‌گانه عمل كردن است، زبان كودكي بايد گشود يعني نوعي رفتار كودكانه با كودك داشتن است، اين هم نقش مهمي در ايجاد ارتباط و رشد عاطفي دارد، محبت كه مي‌گوييم مفهوم شاملي دارد انواع حقيقت قلبي و دروني است كه مي‌تواند نمودها و بروزهاي فراواني داشته باشد، يك وقتي مي‌گويد: اكرام، بزرگ داشت شخصيت او با انواع شيوه‌ها و روش‌ها مي‌شود، ولي در عناوين خاص يك چيز ويژه‌اي است كه بيشتر حالت روشي دارد به عبارت ديگر آن عناويني كه ما آنجا گفتيم بيشتر نزديك به اصل است، يك قاعده كلي است ولي این‌ها يك مقدار نزدیک‌تر به روش است نمودهايي از محبت است. طيفي دارد كه به سه طريق مي‌شود اين طيف و تنوع اين عناويني كه در روايات آمده را بيان كرد:

* يك بيان اين است كه آن‌ها بيشتر به اصل نزديك است این‌ها به روش نزديك است؛
* يك بيان اين است كه آن‌ها يك مقدار جنبه باطني قوي‌تر دارد این‌ها جنبه ظاهری‌شان قوي است؛
* به يك بيان مي‌شود بگوييم آن‌ها يك مقدار عام‌تر و کلی‌تر است و این‌ها يك مقدار خاص‌تر است ولي يك تفاوتي بين این‌ها بالجمله هست كه با دقت اندكي معلوم مي‌شود.

بنابراين مناسب است كه ما وقتي تنظيم مي‌كنيم از چيزهايي كه عام‌تر و ریشه‌ای‌تر و نزدیک‌تر به اصل است شروع بكنيم و به آن چيزهايي بیاییم كه يك مقدار خاص‌تر و ظاهری‌تر و ویژه‌تر است.

تنظيم اين بايد این‌طور باشد - تقریباً ما این‌طور عمل كرديم نه کاملاً-؛ مثلاً محبت را بياوريم؛ اكرام را بياوريم؛ رحم و بّر و این‌ها ابتدا قرار بگيرند كه ریشه‌ای‌تر و بنیادی‌تر هستند.

بعد بحث تقبيل و وفاي به وعد و امثال این‌ها بيايد بهتر است.

بعد مجموعه رواياتش را كه كنار هم بگذاريد؛ مجموعه‌اش مجموعه مهمي است اين افزون بر قواعد كلي است كه به آن قواعد هم بايد رسیدگی‌های عاطفي داشت. در يك حدي واجب است و يك حدي مستحب است این‌ها مجموعه عناويني است كه در يك تنظيم منطقي مي‌شود از آن ریشه‌ها و كليات آغاز كرد و به نمودهای جزئی‌تر رسيد.

يكي ديگر از آن‌هایی كه جزء كليات و جزء امور نسبتاً كلي و مهم است همين تساوي است؛ كه زبان كودكي بايد گشود، در تعامل بايد زبان كودكي را مبنا قرار داد، اين هم قولی است كه چند روايت دارد كه دو تا در اينجا آمده است؛ اين دو از عامه و خاصه نقل‌شده است اين هم از چيزهايي است كه بعد از محبت و اكرام و قبل از تقبيل و وفاي به وعد قرار مي‌گيرد يعني عنوان تساوي و خود را به كودكي زدند براي اينكه تعامل مناسب با كودك داشته باشد اين هم يك اصل فراگير و مهم است.

## روایت محمد ابن یعقوب

 در اينجا ما در منابع خاصه دو روايت داريم كه در ابواب كتاب نكاح ابواب احكام اولاد باب نود هست كه دو روايت بيشتر ندارد؛ روايت اول آن **«محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيي عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن ابي جميله عن سعد بن طريف عن اصبغ بن نباته»** مشهور از صحابه اميرالمؤمنين است كه **«قال قال اميرالمؤمنين عليه السلام مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبَا»[[1]](#footnote-1)**

 كسي كه فرزندي دارد بايد كودك بشود. در روايت بعدي دارد تصابي معنايش اين است كه خود را به كودكي بزند و در قالب كودك قرار بدهد اينجا مبالغه‌اش بيشتر است، مي‌گويد: كسي كه بچه دارد بايد بچه باشد؛ يعني بايد درك دنياي بچگي را داشته باشد، فهم بچگي را داشته باشد. اين روايتي که در اینجا وجود دارد، اين روايت موضوع بسيار مهم جديدي را مطرح مي‌كند كه در اين روايت چند بحث داريم كه من سريع عرض مي‌كنم؛ يك بحث سندي است، بحث سندي در اين روايت كه دو تا از اين روات محل بحث است يكي ابي جميله است كه ابي جميله توثيق خاص دارد اما طبق نظري كه ديروز توضيح داديم ايشان هم از كساني است كه صفوان از او به سند معتبر نقل كرده است و لذا ابي جميله قابل تصحيح است، يكي هم سعد بن طريف است پس ابي جميله توثيق خاص ندارد ولي اين توثيق عام نقل صفوان از او دارد و يكي هم سعد بن طريف است كه از جاهاي مختلف از همين اصبغ چند تا روايت دارد.

## توثیق یا تضعیف سعد ابن طریف

 اين سعد بن طريف دو كلام در باب ايشان از مرحوم شيخ و نجاشي وجود دارد. مرحوم شيخ فرمودند: صحيح الحديث است مرحوم نجاشي دارند كه **يعرف و ينكر**، اين يعرف و ينكر را سه جور می‌شود معنا كرد:

### احتمال اول

گاهي مي‌گويند: **يعرف و ينكر** مقصود خود شخص است، يعني هم كساني او را ستايش کرده‌اند هم كساني او را مذمت کرده‌اند بنابراين هم توصيف و هم تضعيف دارد، گويا خود من هم مردد هستم. این‌یک معناست كه ناظر به حال راوي باشد.

### احتمال دوم

احتمال ديگر **يعرف و ينكر** را مرحوم نجاشي درجاهای مختلف دارد يك احتمال اين است كه يعرف و ينكر ناظر به رواياتش باشد و كار به خود شخص او ندارد گاهي بعضي از آدم‌هایی كه خود نجاشي توثيق كرده مي‌گويد: **احاديثه يعرف و ينكر** يعني در بين این‌ها چيزهايي كه نقل مي‌كند ما می‌بینیم در رواياتش هم چيزهايي كه با قواعد جور است و هم چيزهايي كه مثلاً در آن غلو است و خدشه‌ای هست نقل مي‌كند يعني هر دو نوع مضمون در رواياتش هست. اگر آن اولي يعرف و ينكر باشد يعني درواقع بخواهد بگويد: **يعرف و ينكر** بحسب حال راوي يك عده‌ای تعريف مي‌كنند و يك عده‌ای تضعيف مي‌كنند این‌یک احتمال است يعني من ترديد دارم به‌حسب دوم باشد معنايش اين است كه كار به خودش ندارم ولي مضامين حرفش اشكال دارد.

### احتمال سوم

احتمال سومي هم وجود دارد كه يعرف و ينكر كه مي‌گويد: عبارت اخرايي از اين است كه اين ضعيف است نه اينكه يك عده این‌طور مي‌گويند. من مردد هستم يعرف و ينكر وضع مختلفي دارد كه من آن را ضعيف مي‌دانم نه اينكه مردد هستم. به‌عبارت‌دیگر احتمال اول اين بود كه يعرف و ينكر يعني مي‌خواهد بگويد: كه دو نوع نظر در باب او هست خودش هم ترديد دارد

احتمال سوم اين است كه دو نوع نظري است كه من را به اين رسانده كه نمي‌شود به اين اعتماد كرد پس مي‌شود گفت اگر بخواهيم اين سه احتمال را كمي منطقی‌تر عرض بكنيم این‌طور بازسازي بكنيم بهتر است بگوييم: يعرف ينكر يا به‌حسب حال راوي است يا به‌حسب حال مروي است.

 الف: اگر به‌حسب حال راوي باشد آن‌وقت همان احتمال اول و سوم را اينجا جمع مي‌كنيم، یک‌وقتی مي‌خواهد بگويد دو نظر در بابش هست من هم مردد هستم يك حالت اين است كه من مي‌گويم ضعيف است. دو جور گفته‌شده طوري است كه نمي‌شود به اين اعتماد كرد.

ب: يا اينكه برحسب حال مروي است.

در اين يعرف و ينكر مرحوم نجاشي بحث‌های زيادي شده است ولي به نظر مي‌آيد كه هیچ‌کدام از ترجيحاتي كه براي این‌ها گفته‌شده و نمونه‌هايي از نجاشي آورده شده براي اينكه يعرف ينكر تضعيف شخص است يا تردد در او هست يا ناظر به مروي و رواياتش هست سه احتمالي كه گفتيم تضعيف است يا ترديد به‌حسب حال راوي است يا اينكه اشاره به مروي آن است اگر آن احتمال اول باشد كه برحسب حال راوي و تضعيف باشد اين با كلام مرحوم شيخ تعارض می‌کند و بی‌ارزش می‌شود، اگر بگوييم يعرف و ينكر ناظر به حال راوي است و تضعيف است، تعارض با كلام شيخ مي‌شود و تزاحم مي‌شود، اگر بگوييم يعرف و ينكر نقل ديگران و تردد خودش است. اينجا معارضه‌ای با شيخ ندارد شيخ آن‌ها را صحيح الحديث مي‌داند اگر ناظر به مروي آن هست آن‌هم منافات با ثقه بودنش ندارد كه شيخ گفته است.

تا آنجايي كه از قديم به ذهنم مي‌آيد كه در اين شواهدي كه براي تعيين يكي از اين سه احتمال در جمله مرحوم نجاشي هست تعيينش خيلي واضح نيست و لذا در حقيقت ما معتقديم كه در هیچ‌یک از احتمالات سه‌گانه نمي‌توانيم تعيين روشني داشته باشيم و لذا كلام مرحوم نجاشي را مجمل مي‌دانيم كه يك نوع اشكالي را فی‌الجمله در شخص مي‌گويد؛ ولي اشكالي كه تضعيفش بكند يا توجه به رواياتش داشته باشد دقتي بكند و حرف‌های نقل بكند كه ضرري به اين نمي‌رساند كه اصل او آدم موثقي است، چون مجمل است لذا نمي‌توانيم اعتنايي به اين بكنيم تا معارض كلام شيخ بشود.

بنابراين مابین اين سه احتمال هیچ‌کدام را تعيين نمي‌كنيم خود اين درواقع احتمال چهارم مي‌شود.

### احتمال چهارم: نظر استاد

احتمال چهارم يعني احتمال اثباتي مي‌شود يعني درواقع ما مي‌گوييم نمي‌شود این‌ها را تعيين كرد و لذا هیچ‌وقت يعرف و ينكر نجاشي با كلام ديگري از توثيقاتي كه وجود دارد احتمالاً نتواند معارضه بكند ازاین‌جهت است كه بعيد نيست كه سعد بن طريف را بپذيريم و توثيق بكنيم. ابي جميله كه گفتيم صفوان از او نقل كرده و لذا اين روايت لا يبعد كه معتبر باشد. اين جمله‌ای است كه از امیرالمؤمنین نقل مي‌كند كه «**مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَباً**»، اين به لحاظ سند بود كه سعد بن طريف در كامل الزيارات هم هست، كه اگر آن را هم بپذيريم اين مزيد بر مسئله هست يعني توثيق كامل الزياراتي هم دارد. این‌ها كنار هم قرار بگيرد انسان را مطمئن‌تر مي‌كند شيخ مي‌فرمايد صحيح الحديث است كامل الزيارات هم با دقتي كه داشته از او نقل كرده است این‌یک بحث سندي است.

## بحث دلالی روایت

### نكته اول

اما بحث دلالي هم چند نكته دارد كه عرض مي‌كنم يك نكته در همين صبا هست که صبي در مقابل همان بالغ است گر چه گاهي در سنين پایین‌تر هم به كار مي‌رود ولي درمجموع صبابت در مقابل بلوغ است و صباي در اينجا هم‌معنای حقیقی‌اش نيست صبا يعنی بچه شو اينجا روشن است و قرينه واضحي دارد كه به پدر و مادر نمي‌خواهد بگويد بچه شو و بازگشت به بچگي معنا ندارد و لذا بايد بگوييم همان تساوي كه در روايت بعدي هست يعني خود را بچه وانمود كردن و نمود بچگانه از خود نشان دادن مقصود است همان تصبي تصابي است منتهي صبا در اينجا مبالغه در آن است يعني خود را در فضاي بچگي قرار بدهد پس مفهوم اين صبا يعني بياورد در فضايي كه قبل از بلوغ هست و در عوالم بچگانه قرار بگيرد. صبا به معناي تصبي مجاز است و تأكيد در تصبي هست. به خاطر قرينه‌اي كه وجود دارد و واضح هم هست.

### نكته دوم

مطلب ديگر هم اينكه اين تصبي يا تصابي كه ما مي‌گوييم خود را به بچگي زدن در اينجا مناسبات حكم و موضوعش مي‌گويد: اين مطلق نيست كه **شيخٌ يتصبي** بشود اين در فضاي خانواده و تعامل با بچه است پس نبايد بگوييم **«مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صباً»** يعني به‌طور مطلق باشد اين هم واضح است يعني صباي در همين مناسبات حكم و موضوع در اين فضاي تعامل به بچه را مي‌گويد يعني درجاهای ديگر و مسائل ديگر، در اين هم قرينه داريم پس اينكه صبا اينجا به معني تصبي است قطعاً قرينه داريم. اينكه تصبي در تعامل خانوادگی با بچه است نه جاهاي ديگر اين هم قرينه قطعي داريم .

### نكته سوم: منظور از تصبی، تصبی در چه ابعادی است؟

نكته سوم هم در بحث‌های دلالي اين است كه اين سؤال است كه اين تصبي كه در گفتار و رفتار است در چه بعدي از اين ابعاد رفتاري و گفتاري و تعاملي است؟جوابش اين است كه اين مطلق است، يعني درواقع صبا يعني در تعامل با كودك فضاي كودكي را ايجاد بكند، اين فضا هم در گفتار يعني زبان و ادبيات و نحوه گفتنش است، گفتن در حد فهم بچه و در فضاي بچگانه و كودكانه باشد در شعري هم كه آمده زبان كودكي بايد گشود و هم در نوع رفتار و تعامل است.

بنابراين اين صبا و تصبي مطلقي است كه هم در رفتار و گفتار را شامل مي‌شود و البته بالملازمه و بالمقدميه طبعاً فضاي ذهني و درك متناسب را هم مي‌گيرد، شايد صبا ظاهر معناي لغويش حمل بشود بر رفتارها و گفتارها اما آنچه مهم است اين است كه وقتي مي‌تواند رفتار و گفتار كودكانه داشته باشد كه درك كودكانه داشته باشد آن‌هم يا مشمول همين صبا است، آن فضاي ذهني كودكانه و عاطفي كودكانه و عوالم دروني كه بتواند درك كودكي بكند اين يا مشمول همين صبا است و اطلاق لفظي آن را مي‌گيرد اگر هم نگيرد جزء مقدماتش مي‌شود صباي آن‌طوری صبايي است كه بايد آن درك را داشته باشد. اين هم يك نكته هست كه به نظرم نكته درستي است

### نكته چهارم

نكته چهارم كه از نكات واضح است اين است كه اينجا دختر و پسر ندارد و از آن‌طرف هم پدر و مادر ندارد از حيث ذكورت و انوثت هم من كان له چه پدر باشد چه مادر باشد را مي‌گيرد هم بچه چه پسر باشد چه دختر باشد از هر دو حيث اين اطلاق دارد و وجهي ندارد كه ضميرهاي مذكر ما را مقيد به پدر يا فرزند ذكور بكند اين هر دو را مي‌گيرد براي اينكه اصولاً در احكام و تكاليف اين ضمائر و صيغ مذكر مطلق است الا قرينه خاصه‌اي بيايد كه مذكر مقابل مؤنث است مثل **الذين آمنوا** و خيلي جاهاي ديگر قرآن.

### نكته پنجم: من کان له ولد صبا ظهور در چه چیزی دارد؟

 نكته پنجم در دلالت اين است كه ظهور اوليه اين وجوب است براي اينكه اين جمله، جمله خبريه در مقام انشاء است **«مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَباً»** جمله خبريه در مقام انشاء ‌است و مفيد بعث است اما حمل اين بر بعث وجوبي به خاطر اينكه صبا مفهوم وسيعي است كه نمي‌شود حد معيني برايش تعيين كرد با اين قرینه‌ای كه سابق درجاهایی مي‌گفتيم به‌احتمال‌قوی اينجا به مجموعه‌ای از مناسبات حكم و موضوعي كه دارد حمل مي‌شود بر استحباب، البته استحباب مؤكد است اين با اين منافات ندارد كه اگر يك حدي از آن نباشد و به او ضرر مي‌رسد يا رابطه‌اي برقرار نمي‌شود آن واجب است آن طبق ادله ديگر واجب است. يعني اگر پدري چنان رفتار بزرگانه با بچه‌هایش ايجاد بكند كه اين بچه هيچ نوع علاقه‌اي به او پيدا نكند و همين موجب مي‌شود كه در مسيرهاي خطا و انحراف بيفتد آن از باب وقايه و ادله عامه حرام است و بايد به آن توجه بكند. مفاهيمي كه تشكيكي است و حد و حدود آن ازنظر عرفي خيلي روشن و دقيق نيست حكمي كه به او تعلق مي‌گيرد بنا بر يك نظر مي‌گويند اين حكم حكم استحبابي است نه حكم وجوبي و تناسب با حكم وجوبي ندارد. ما البته اين را كلي نمي‌گوييم یکجاهایی به اين ملتزم نيستيم، ولي در اینجاها كه بحث‌هایی هست كه مناسبات ديگري هم وجود دارد يعني ارتكازات ديگري هم وجود دارد كه انسان بعيد مي‌داند كه بخواهد بگويد اين واجب است چون آن مناسبات و ارتكازات هم هست، جرأت اينكه بگوييم اين وجوب را افاده مي‌كند نداريم درواقع اگر هم كسي خيلي روشن و قاطع بگويد مفهوم تشكيكي است ولي حداقلش را مي‌گيرد اين هم یک‌راهی است در بعضي جاها ما به اين معتقد مي‌شويم، ولي در چنين جاهايي نيست اگر هم كسي به او برسد حداقلش اين است كه احتياط واجب است در حد وجوب نمي‌شود. اين هم يك نکته‌ای كه در اينجا به آن لازم است توجه بشود اين روايتي كه بنا بر اقوال معتبر هم هست روايت مؤيد ديگري هم دارد كه بعد عرض مي‌كنيم اين را شما بگيريد تا آنجايي بياييد كه بگويد بچه را به نماز وادار بكند يعني آن سخت‌گیری را ببينيد تا آنجايي كه روايت معتبر بگويد صبا بچه شو این‌قدر سروکار بچگي داشته باش.

### نكته ششم: تصابی متناسب با فضای کودکانه

يك نكته ديگر اين است كه من كان له ولد صبا چون صبا دارد ولد هم مقصود ولد صبي است يعني ولد قبل از بلوغ است. و نكته ديگر اينكه مناسبات حكم و موضوع اين را افاده مي‌كند و آن اينكه بچه پانزده‌ساله يا دختر نه‌ساله كه گفته شد با او كودكانه تعامل بكند اين تعامل كودكانه با او به‌تناسب سن و شرایط كودك طبعاً متفاوت است اين هم روشن است يعني تصبي متناسب با فضاي صبي باشد، روح دليل مي‌خواهد بگويد پدر و مادر بايد متناسب با صبي تصبي و تصابي بكنند، اين قيد متناسب با صبي، قيد ارتكازي است يعني خود دليل و فهم عرفي در مقام محاوره اين قيد را مي‌گيرد، مي‌گويد تصبي بكن يعني متناسب با او يعني قيد تناسب با صبي است و لذاست كه تفاوت‌های سني و تفاوت‌های جنسي و فردي در اينجا با يك قيد ارتكازي ملحوظ است، يعني دختر و پسر متفاوت است و ویژگی‌های متفاوت را بايد توجه كند، سن‌ها متفاوت است به آن سن هم توجه بكند، اين اصلاً تحميل بر روايت نيست، کاملاً شرط ارتكازي است **من كان له ولد صبا** يا تصبي يعني تصبي و صبايي كه متناسب با او باشد. اين هم يك نكته مهمي است كه تصبي و تصابي كه مي‌گوييم تصبي و تصابي معمولي نيست تصبي و تصابي متناسب با فضاي كودكانه از حيث تفاوت‌های سني فردي و جنسي و امثال این‌ها است. چون ما اينجاها كار نكرديم و فقيهي کارنکرده وقتي ما دقت مي‌كنيم ده مطلب از يك روايت درمی‌آوریم؛ آدم مي‌بيند عجب يك روايت این‌طوری این‌قدر بار دارد ولي شما در كتاب صلاة و جاهايي كه کارشده مي‌بينيد از يك جمله آن‌قدر چيزي درآمده **«لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطِيبِ‏ نَفْسِه**‏**»**[[2]](#footnote-2) مثلاً آن‌قدر مطلب از آن بيرون مي‌آيد. آن‌هم عين اين است منتهي یکجا کارشده یکجایی كار نشده است. يعني الآن ما مي‌گوييم امام فرمودند: **«من كان له صبي فليتصاب»** يا يتصب يا صب صبابت براي اين است كه بتواند با او تعامل بكند.

بنابراين اين صبابت متناسب است قيد ارتكازي در اين است اين قيد كه آمد همه‌چیزهای ديگر در درون اين مي‌گنجد يعني آنچه الآن استحباب دارد و مورد تأكيد است صبابت نيست صبابتي است كه مي‌خواهد اثر بگذارد. يك مطلب هم اين است كه بحث صبابت و صبي كه يك اصل نمي‌گوييم روش هم هست كه فعل خاصي بخواهد بگويد درواقع يك قاعده است.

### نكته هفتم

اگر هم روشي بخواهيم بگوييم يك روش خيلي عامي است آن نكته اين است درواقع همين نكته را مي‌خواهيم بگوييم كه نكته هفتم مي‌شود اين است كه این‌یک اصل يا اگر دقيق بگوييم يك روش يا يك قاعده عامه‌ای در روش‌هاست يعني انواعي از روش‌های ريز در درون اين می‌گنجد در درون اين انواعي از روش‌ها می‌گنجد چون زبان كودكي گشودن خيلي چيزها در درونش هست رفتار كودكانه داشتن و بازي كردن خيلي از اين چيزها در دل اين مطلق خوابيده و نهفته است مثلاً آنجا مي‌گويد وفاي به عهد بكن يا تقبيل بکن این‌یک فعل خاص و روش خاص اخلاقي و تربيتي است، چون هم این‌ها اخلاقي است هم تربيتي است، ولي اين خيلي وسیع‌تر از آن است اين تصبي و تصابي نمودش را تعيين نكرده مطلق است گاهي به اين است كه همان‌طور كه پيامبر اكرم صلواة الله و سلام‌الله‌علیه خم مي‌شدند بچه‌ها سوارشان مي‌شدند گاهي بازي مي‌كردند.

روايات خيلي متعدد است كتاب نحن والاولاد را ملاحظه كرديد آن را حتماً بخريد احكام الاطفال كه پنج جلد است در مركز فقهي آقاي فاضل چاپ کرده‌اند، به‌عنوان متن اوليه بعضي جاهایش نسبتاً خوب است در روايات هم غير از ابواب روايي كه ما مي‌گوييم و وسائل و مستدرك و این‌ها آن‌هم يك موسوعه است نحن والاولاد گر چه تنظيمش تنظيم فني نيست و وقت‌گیر است ولي بالاخره كار خوبي كرده است ای‌کاش كسي كار جديدي مي‌كرد و موسوعه خيلي خوبي مي‌شد خيلي زحمت‌کشیده دو جلد است همان‌جا من همين امروز مي‌ديدم راجع به بازي پيامبر با بچه‌ها روايت كم نيست يا خود امام حسن و امام حسين در نماز و این‌ها خيلي روايت دارد مي‌خواهم بگويم تصبي و تصابي خودش به يك معنا اصل است به يك معنا روش است ولي روش عام است انشاء الله اگر یک‌وقتی مجالي شد در اصل و روش دوستاني كه بيشتر در تعليم و تربيت كار مي‌كنند، بحث مبسوطي خواهيم داشت. اين به يك معنا اصل مي‌شود به يك معنا روش مي‌شود ريز اين قصه را یک‌وقتی بحث مي‌كنيم، اين هم به‌هرحال نكته‌اي است كه توجه داشته باشيم كه اين ريشه روش‌ها است يا يك اصل است يا يك قاعده مهم در روش‌ها است كه روش‌های زيادي را مي‌گيرد خيلي با قبله تنها يا مفاهيم وعد يا امثال این‌ها تفاوت دارد طيفي از رفتارها و گفتارهاي كودكانه را مي‌گيرد من كان له ولد دارد.

### دلایل اعتبار روایت

 منتهي روايت بعدي كه مي‌گوييم اعم است اين هشت نه بحث در روايت است اگر مجموع اين نكات را ببينيد اين روايت خيلي روايت غنی‌ای است روايت دوم اين باب هم هست كه دارد **«محمد بن علي بن الحسين قال قال النبي صل الله عليه و آله و سلم مَنْ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ‏ لَه**‏**».[[3]](#footnote-3)** اين روايت هم دومين روايت است كه اينجا آمده و در من لا يحضر نقل شده است آن نكاتي كه قبلاً گفتيم همه‌اش در اين روايت هست يكي ازنظر سندي است اين از اسنادهاي جازم مرحوم صدوق است؛ كه كساني مثل آقاي بروجردي يا آقاي فاضل كساني از بزرگان كه اسناد جازم صدوق را قبول دارند اين روايت برايشان معتبره هست چون اينجا مرحوم صدوق نمي‌فرمايد كه روي عن النبي مي‌گويد قال. با جزم مي‌گويد؛ بنابراين معتبر است البته ما اين را معتبر نمی‌دانیم، منتهي چون اينجا يك روايت معتبر داريم مؤيد خوبي پيدا مي‌كند. اين يك نكته از نظر سندي است. از نظر دلالي هم اينجا دارد من كان عنده صبي اين كمي اعم از من كان له ولد است وقتي مي‌گويد: من كان له ولد ظاهرش پدر و مادر و فوقش جد را مي‌گيرد اما **«من كان عنده صبي»** آن‌وقت شامل كسي كه مربي بچه هست ولو اينكه پدر يا مادر نيست مربي مهدکودک‌ها است آن را هم دربر مي‌گيرد، بعيد نيست كه اين نكته را در نكات هشت‌گانه اضافه بكنيم كه حتي اگر آن روايت هم نبود. با الغاء خصوصيت و تنقيح مناط شامل غير پدر و مادر از مربی‌های ديگر هم مي‌توانستيم بگوييم مي‌شود، ولي اين روايت تأييد مي‌كند كه آن الغاء خصوصیت وجه دارد پس يك نكته به آن بیفزایید كه ظاهر من كان له ولد پدر و مادر است ولي با تنقيح مناط مي‌تواند شامل مربيان ديگري كه در مهدکودک يا دبستان هستند شامل آن‌ها هم مي‌تواند بشود و مؤيد آن اين است كه در اين روايت مطلق است من كان عنده صبي است كه بعيد است كه مقصود من كان له ولد باشد، صبي دارد لازم نيست بچه خودش باشد و لذا اين اطلاق دارد و مؤيد اين است كه آن را الغاء خصوصيت بكنيم و بگوييم اين تكليف استحبابي مؤكد، اختصاص به پدر و مادر و جد و جده ندارد. كسان ديگري هم كه نوعي تولي اين بچه را دارند و با او سروکار دارند نسبت به آن‌ها هم هست. اينجا مثبتين است و لذا مقيد نمي‌شود **«من كان له ولد صبي با من كان صبي مثبتين»** است.

## حمل مطلق بر مقید

 در كفايه خوانديد كه اگر دليل بگويد **«اكرم العالم»** و دليل ديگري بگويد: **«اكرم العالم العادل»** اينجا حمل مطلق بر مقيد نمي‌شود اگر دليل بگويد **«اكرم العالم»** دليل ديگر بگويد: **«لا تكرم العالم الفاسد»** چون مثبت و منفي است آن‌وقت حمل مطلق بر مقيد مي‌شود. اين يك قاعده جاافتاده‌ای است كه در مثبتين و نافين تقييد و تخصيص نيست بلكه مثبت و منفي است كه مقيد و مطلق مي‌شوند و لذا در چنين مواردي ما عام را مي‌گيريم **«اكرم العالم با اكرم العالم العدل»** يك حكم وجوبي براي عالم مي‌آوريم منتهي در عالم عادل مي‌گوييم تأكيد دارد. اين را چند بار مفصل بحث كرديم كه عام و خاص يا مطلق و مقيد اگر لسان واحدي از نظر اثبات و نفي داشته باشند مطلق بر مقيد حمل نمي‌شود اما اگر لسان متفاوت داشته باشند مطلق و مقيد حمل مي‌شود منتهي در قسم اول كه مثبتين يا نافيين هستند گفتيم: مي‌شود بگوييم آن خاص دو احتمال دارد؛ فقط بيان مصداق عام است يا اينكه تأكيدي در آنجا وجود دارد، گفتيم اظهر اين است كه در آن يك تأكيدي است **«اكرم العالم»** سر جايش محفوظ است بر عادل حمل نمي‌شود منتهي عالم عادل تأكيد بيشتري دارد اگر بگويد: **«اكرم العالم لا تكرم العالم غير عادل»** يا عالم فاسق آن‌وقت آن خاص مي‌شود اينجا هم **«من كان له ولد»** است كه پدر و مادر را مي‌گيرد اين عنده صبي است كه مطلق است و حمل بر همدیگر نمی‌شود؛ منتهي اينجا اين مطلق كمك مي‌كند كه ما الغاء خصوصيت بكنيم چون مثل **«اكرم العالم»** را نمي‌شود الغاء خصوصيت كرد ولي اينجا مي‌شود الغاء خصوصيت كرد. اين قرينيت براي آن الغاء ‌خصوصيت است يك نكته هم اينكه اينجا فليتصابا صيغه امر دارد آنجا صب داشت كه جمله خبريه بود ولي اينكه امر دارد فليتصابا نكته ديگر هم اين است فليتصابا در اينجا برخلاف آنجا كه صبا داشت تأكيد بيشتري داشت در اينجا وضوح بيشتري دارد و تأکید كمتر دارد وضوحش اين است كه يتصابا يعني خود را به صبابت زدن و خود را صبي نمود دادن. اين بحث در روايات عامه هم در كنز العمال و این‌ها آمده كه ملاحظه مي‌كنيد. استحباب مؤكد است.

1. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏6، ص: 50. [↑](#footnote-ref-1)
2. . مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏13، ص: 197. [↑](#footnote-ref-2)
3. - وسائل الشيعة، ج‏21، ص: 486. [↑](#footnote-ref-3)